

فیشر سنبر

حضور مؤثر حضرت معصومه
در حفظ اسلام

حجت الاسلام کاشانی



برای عضویت در کانال مجراب کلیک کنید

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» [۱]
«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا
قَوْلِي» [۲]

«إِلَهِي أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى وَ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى».

با توجه به این که امشب مجلس ما به نام نامی فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) متوسل شده است، فکر کردم بد نیست راجع به حضور مؤثر این بانو در حفظ اسلام به وسیله‌ی شهر قم عرائضی را تقدیم کنم. بیشتر بحث به مقدمات می‌گذرد.

دو عامل اصلی هدایت انسان

آن چیزی که مایه‌ی اصلی هدایت انسان است و اگر از بین برود انسان گمراه می‌شود توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پنج نوبت معرفی شده است، آن هم منابع دین است. اگر منابع دین دست بخورد، انسان گمراه می‌شود. اگر منابع دین انسان عملاً و عملاً دست نخورند انسان گمراه نمی‌شود. حضرت پنج نوبت فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا» [۳]، اگر به این دو توسل کنید «لَنْ تَضِلُّوا»، یعنی «هرگز گمراه نمی‌شوید». مفهوم این است که اگر به این دو تمسک نکنید گمراه می‌شوید؛ یعنی همه‌ی این هدایت در این دو مورد است و همه‌ی گمراهی‌ها هم در عدم التزام به این دو مورد است. اگر خدای نکرده کسی گناهکار است و عملاً به این دو پایبند نیست و به دستورات آن‌ها عمل نمی‌کند، اگر خدای نکرده منابع اعتقادی او غیر از این دو منبع است، عملاً گمراهی برای او ایجاد شده است؛ یعنی همه‌ی مشکلات، از صدر اسلام تا به الآن را اگر بررسی کنید و خواهیم بینیم چه چیزی وجه جمع همه‌ی اختلافات جامعه‌ی اسلامی است، در این دو مورد است؛ یا عملاً یا عملاً. من زیاد وارد جنبه‌ی «عملاً» نمی‌شود زیرا واضح است که تا زمانی که انسان عملاً به دستورات عمل نکند، آن دستور



را دستور ندانسته و منبع و مرجع را مرجع قلمداد نکرده است، پس «عملاً» معلوم است.

علماً هم یعنی هر کاری بخواهد انجام دهد، هر عقیده‌ای می‌خواهد اخذ کند از کجا بیاورد؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکیم علی الاطلاق است اگر غیر این دو منبع دیگری بود آن‌جا لازم بود بفرماید: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا»، به این چند مورد آما او فرمود: تنها به این دو تمسک کنید.

افراط و تفریط و تحریف در سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هدایت

جالب یا عجیب است که از همان روز اول هم که می‌خواستند اسلام را نابود کنند یا این دو را یکی کردند و گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [۴]، یا آن دو مورد را سه مورد کردند و گفتند: کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره‌ی آن دو؛ یعنی یا آن دو منبع را یا یکی کردند یا سه مورد کردند. یعنی همه‌ی دعوها از روز اول تا به امروز همین است. تمام اختلافات شیعه و سنی، شیعه و دگراندیشی، شیعه و اصلاح طلب و... همه بر سر این است که منابع دین. آن روز گفتند: کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره‌ی شیخین و امروز یک عده می‌گویند: کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حقوق بشر.

منشأ اختلافات دینی

همه‌ی دعا بر سر این بود که منابع دین علماً و عملاً چند تا است؟ همه‌ی دعا بر سر این بود، از اول تاریخ اسلام تا به امروز. تمام اختلافات شیعه و سنی، معتزله و اشاعره، وهابی و شیعی، ناصبی و غیر ناصبی، دگراندیش، اصلاح طلب، همه بر سر یک مسئله است: منبع دین چیست؟ اولاً من به آن عمل می‌کنم یا نه؟ اگر نسخه‌ی بهترین پزشک عالم در جیب شما باشد و به آن عمل نکنید درمان حاصل نمی‌شود. واضح است که باید به آن عمل بشود. اگر من گناه می‌کنم، به این دو مورد عمل نمی‌کنم، به شهوت و نفس خود



عمل می‌کنم نه به آن نسخه، اگر هم اعتقاد ندارم که اصلاً علماً با آن کاری ندارم. همه‌ی دعوا آن جا است، این که شما می‌بینید از روز اول یا خواستند آن را کم کنند یا زیاد کنند، انحراف ایجاد کنند و اگر کم بشود یا زیاد باشد در گمراهی کفایت می‌کند، «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا».

یک مثال عرض می‌کنم که مقدمه‌ی اول تمام بشود. شما دارید در دریا می‌روید. فانوس دریا می‌گذارند که شما مسیر را پیدا کنید. اگر دو فانوس بگذارند، شما به سمت دومی می‌روید که نباید می‌رفتید یا اگر خاموش کنند نمی‌دانید باید کجا بروید؛ یعنی اگر کم کنند یا زیاد کنند گمراه می‌شوید: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»، تا زمانی که به این تمسک می‌کنید، «لَنْ تَضِلُّوا»، غیر از این اگر کم کنید یا زیاد کنید در گمراهی هستید. همه‌ی دعوا از روز اول در این جا بود.

مقایسه‌ی جامعه‌ی امروز به جامعه‌ی زمان قبل از سید الشهداء (علیه السلام)

متأسفانه کودتا شد. این کودتا که رخ داد، منابع دین تغییر کرد، وضع جامعه به گونه‌ای پیش رفت که -من اهل ناامیدی نیستم ولی انسان باید تحذیر کند- که وضع جامعه‌ی قبل از سید الشهداء (علیه السلام) می‌تواند خیلی شبیه به جامعه‌ی ما باشد؛ یعنی فساد رو به گسترش. البته الحمدلله ما هنوز با چنین چیزی فاصله‌ی زیادی داریم.

علت انحراف مردم از مسیر هدایت

کم کم التزام به دین کم شد. وقتی منابع دین تغییر کرد و مردم سراغ افراد دیگری رفتند، اولویت‌های مردم عوض شد، سبک زندگی اهم فی الاهم، کار به گونه‌ای پیش رفت که قبل از واقعه‌ی کربلا، به قدری موسیقی -در همان سال ۶۰ تا ۶۵ هجری- در مدینه رواج پیدا کرد که مهم‌ترین شهر دنیا از نظر موسیقی شهر مدینه بود. مدینه مرکز کنسرت‌های آن روزگار شد! به گونه‌ای



که حتی فقها و عبّاد شهر مدینه هم از موسیقی ابا نداشتند. الآن هم امروز اگر یک نفر بگوید من اهل موسیقی نیستم طوری به او نگاه می کنند که انسان یاد گوریل می افتد!! یا ماموت های عصر حجر! به این معنی که این چه امّلی است! آن موقع هم همین طور شد.

زمینه های عاشورا

من نمی خواهم تشبیه کنم (خاک بر سر کسی که این تشبیه را انجام دهد) ولی می خواهم از سر درد متوجّه بشوید. کسی از سیّد الشهداء (صلوات الله علیه) حتی یک سؤال شرعی نمی پرسید. نامه های حضرت موجود است که در آن ها حتی یک مسئله ی شرعی وجود ندارد. حضرت از مدینه به سمت مکه تشریف برد، حتی یک نفر دنبال او راه نیفتاد. بلا تشبیه در همان روزگار یک جمیله بود که خواننده بود. بیش از هزار نفر از مدینه با پای پیاده پشت سر او تا مکه به راه افتادند! یعنی اولویت های جامعه عوض شد، منابع دین عوض شد. حالا یک رقاصه می خواهد به مکه برود!

دیده اید بعضی افراد امروز که یک خواننده فوت می شود با یک مجتهد که از فوت می کند را با هم مقایسه می کنند؟ شعور تاریخی خوب است که انسان بداند که این چیزها خوشحالی ندارد، این ها احساس خطر است، این ها زمینه ی قبل از عاشورا است. اگر واقعاً آن طور است که بعضی افراد دوست دارند بگویند، این زمینه های قبل از عاشورا است! امام از مدینه به مکه می رود ولی حتی یک نفر هم دنبال او راه نمی افتد اما وقتی جمیله خانم می رود... کتاب آغانی در این زمینه بحث مفصّلی کرده است و راجع به این آدم یک فصل دارد. هزار نفر دنبال او راه می افتند و اشراف مکه دست و پای این زن را به احترام می بوسند!



زنهار امام حسین (علیه السّلام) به مردم در تبعیت از فساد

حالا نگاه کنید، امام حسین (علیه السّلام) می‌خواهد بفرماید: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ» [۵]، با چه کسی صحبت می‌کند، حضرت در کدام شرایط داشت صحبت می‌کرد؟ اگر ما به جای امام حسین (علیه السّلام) بودیم از ناامیدی می‌مردیم اما امام حسین (علیه السّلام) ناامید نشد، اقدام کرد. رباخواری جامعه را گرفته است.

رحمت امیر المؤمنین (علیه السّلام) بر اهل بغی

از کمی قبل از این بیان می‌کنم. امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) به حکومت رسید، سه گروه بغی کردند؛ یعنی سه گروه یکی پس از دیگری علیه امیر المؤمنین (علیه السّلام) قیام کردند. حضرت با آنها جنگید و آنها را شکست داد اما این‌ها را اسیر نگرفت، نه اسیر گرفت، نه اموال آنها را غارت کرد و نه زنان آنها را به اسارت برد.

علت رحمت امیر المؤمنین (علیه السّلام) بر اهل بغی

در روایات شیعه بیان شده است که آمدند از پرسیدند، از امام سجّاد پرسیدند، از امام باقر، از امام صادق و از امام رضا (علیهم الصّلاة و السّلام) پرسیدند. اگر یک مسئله را از چهار، پنج امام بپرسند حاکی از این است که این مسئله، مسئله‌ی روز بوده است؛ بغی. قیام علیه ظلم و قیام علیه عدل، مسئله‌ی روز بوده چون از امام سجّاد (علیه السّلام) تا امام رضا (علیه السّلام) از همه‌ی ائمه (علیهم السّلام) پرسیده‌اند و همه‌ی آنها در این مورد روایت دارند.

بعد می‌گویند: چرا علی بن ابی‌طالب (علیه السّلام) این‌ها را اسیر نگرفت و اموال آنها را غنیمت نشمرد؟ -این نقل از امیر المؤمنین (علیه السّلام) هم آمده است- حضرت می‌فرماید: «مَنْنَا عَلَيْهِمْ كَمَا مَنْنَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ» ۴۶:۱۱؟؟ (به این صورت در منبع یافت شد) «إِنَّمَا مَنْنَ عَلَيْهِمْ كَمَا مَنْنَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ» [۶]، همان‌طور که رسول خدا (صلی الله



علیه و آله و سلم) در روز فتح مکه مردم مدینه را رها کرد من هم این‌ها را رها کردم. چرا؟ «لیحقن به دماء شیعتنا»، (به این صورت در منبع یافت شد) «لأنه كان يعلم أنه سيكون له شيعه»، چون خون شیعیان ما ریخته نشود. چون این‌ها نوامیس شیعه را به غارت نبرند. یعنی جامعه این‌قدر استعداد دارد! و ما تا قیام حضرت حجت (عجل الله فرجه) این کار را انجام نمی‌دهیم، اهل بغی مهدور الدم هستند ولی اموال آن‌ها غنیمت نمی‌شود و همسران آن‌ها، همسر آن‌ها هستند و به عنوان کنیز برده نمی‌شوند. این از جهت فقهی قضیه است اما حضرت وقتی می‌خواست در بیان حکمت آن تحلیل کند، فرمود: برای این‌که این‌ها یاد بگیرند با شیعیان ما این کار را انجام ندهند.

اما در همان روزگار وقتی معاویه بعد از امیر المؤمنین (علیه السلام) در همان سال ۴۰، همان ماه‌های آخر عمر شریف حضرت و اوائل امامت حضرت مجتبی (علیه السلام) وقتی شبیه‌خون می‌زدند که سرزمین‌هایی که در دست امام معصوم قرار دارد را بگیرند، قبیله‌ی همدان در یمن به نفع امیر المؤمنین (علیه السلام) مقاومت کردند.

ابوذر همیشه می‌گفت: خدایا، من را قبل از یوم العوره از دنیا ببر. گفتند: یوم العوره چیست؟ جواب او مسئله‌ای است که می‌خواهم در مورد آن توضیح بدهم. یعنی این‌طور نیست که بگوییم فساد... اگر در جامعه فساد به وجود بیاید در نهایت به این‌جا می‌رسد.

ماجرای یوم العوره

بسر، فرمانده سپاه معاویه -در مورد سال ۴۰ هجری است- حمله کردند و مردم همدان در یمن مقاومت کردند. مقاومت را شکستند، مردها را کشتند، زن‌ها را اسیر گرفتند «فَكُنَّ أَوَّلُ مُسْلِمَاتٍ سُبَيْنَ فِي الْإِسْلَامِ» [۷]، چه کار کردند؟ عرب‌ها وقتی می‌خواستند کنیز ببرند بفروشد، قسمتی از بازار منطقه‌ای برای خرید و فروش کنیز بود. برای این‌که دست هر کسی به این کنیز نرسد -خیلی خلاصه و مجمل عرض می‌کنم- و برای این‌که بیان کنند



این کنیز برای کار است، این کنیز برای تمتعات است، یعنی برای تجاوز است، ساق پای او را آشکار می‌کردند. این علامت بود که می‌شود به این زن تعرض کرد. اگر کسی می‌آمد خرید کند حق داشت که به ساق پای این زن دست بزند، به این نیت که ببیند آیا او را می‌پسندد یا نه؟ اکتفا می‌کنم و بیش از این وارد جزئیات نمی‌شوم. شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) را به بازار بردند، نوامیس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را، بعضی از سادات را، زن‌های مسلمان را به بازار بردند. این نقل را شیعه و سنی نوشته است. مثلاً ابن عبد البر در استیعاب، ابن اثیر در أسد الغابة.

زن‌ها را بردند و نگفتند این‌ها زنانی هستند که باید کارگر باشند. نوامیس شیعه را بردند و ساق پای آن‌ها را مکشوف کردند. بعد گفتند این همان روزی است که ابوذر در مورد آن گفته بود: خدایا، من را قبل از یوم العورة، روزی که حرمت اسلام شکسته می‌شود از دنیا ببر. تازه امیر المؤمنین (علیه السلام) کاری با آن‌ها نداشت. این وضع شیعیان و طرفداران اهل بیت (علیهم السلام) است.

اقدام امام صادق (علیه السلام) برای حفظ جان زراره

کما این که وقتی امام صادق (صلوات الله علیه) در چند نقل به زراره ناسزا گفتند و او را سب و لعن کردند و بعد برای این که زراره متوجه بشود به پسر او عبدالله پیغام فرستاد که به پدر خود بگو من این حرف‌ها را نسبت به تو بیان کردم برای این که هر کسی را که ما نسبت به او ابراز رضایت کنیم در معرض قتل قرار می‌گیرد. لذا تو را لعن کردم که تصور کنند تو با من همفکر نیستی. و این هم بسیار عجیب است. جوان‌ها شاید تصور می‌کنند شاگردهای امام صادق (علیه السلام) در مدینه زندگی می‌کردند و صبح به صبح به درس خارج فقه امام صادق (علیه السلام) می‌آمدند! خیر، آن‌ها در کوفه بودند و امام در مدینه بودند، این دو شهر با هم ۱۵۰۰ کیلومتر فاصله داشت. زراره که ۴۰ سال شاگرد امام صادق (علیه السلام) است در کوفه زندگی می‌کرد نه مدینه!



اگر در مدینه و به کلاس امام صادق (علیه السلام) می آمدند که تکه و پاره می شدند! تازه امام مدینه است و او در کوفه است، امام او را لعن می کند و می گوید: می خواستم تو را حفظ کنم؛ این شرایط کوفه است و شرایط حضرت صادق (صلوات الله علیه).

اوضاع شیعیان و محبین علی (علیه السلام) پس از قیام عاشورا

از بعد از قیام، از بعد از دوران امیر المؤمنین (علیه السلام) تا دوران موسی بن جعفر (صلوات الله علیه) بار شیعه توسط مردم کوفه اداره می شد - از خیلی از جزئیات عبور می کنم - آن قدر شیعه کشتند که حتی به توهّم شیعه می کشتند! مثلاً حجّاج به جایی حمله کرد که شیعیان را به قتل برساند به یک قوم رسید. تصوّر کرد آن ها شیعه هستند، همه ی آن ها را سر برید. بعد پیک آمد و گفت: آن ها عثمانی های ناصبی، از مهم ترین دشمنان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند. او به توهّم این که کسی شیعه است او را می کشت. اوّل می کشتند بعد استعلام می کردند. به گونه ای که وقتی می خواستند در یک محل مثلاً تهمت کوچکی بزنند می گفتند دزد است، تهمت کمی بزرگتر این بود که بگویند چشم ناپاک به نوامیس مردم دارد، بالاتر می گفتند کافر است، بالاتر می گفتند منافق است، یهودی ها او را فرستاده اند که ما را نابود کند، از همه بدتر این بود که بگویند متّهم به حبّ علی است! امام باقر (علیه السلام) فرمود: اگر به ما بگویند کافر امنیت بیشتری داریم تا این که بگویند متّهم به حبّ علی (علیه السلام) هستیم. متّهم به حبّ علی نه حبّ علی، نه شیعه ی علی (علیه السلام). توجه کنید که چقدر بین این دو فاصله وجود دارد!

خفقان در دوران امام کاظم (علیه السلام)

امام کاظم (صلوات الله علیه) به زندان افتادند. از این جا مرحله ی دوم جنگ تمام عیار بعد از قیام عاشورا و اهل بیت (علیه السلام) شروع شد. در این شرایط کوفه دیگر جای زندگی کردن نبود. بزرگان شیعه، خصوصاً عده های از



یمن مجبور شدند که اشعری هستند... الآن اگر به شیخان قم تشریف ببرید روی قبرهای قدیمی دو نفر شیخی که روی زمین هستند و دور آنها آهن کشیده‌اند و قبر آنها قدیمی است، اگر روی سنگ قبر آنها را نگاه کنید نام فامیل آنها اشعری است. اشعری هستند نه به این معنا که مذهب آنها اشعری و معتزله و... است، مثل ابوموسی اشعری. آنها یمنی الاصل هستند، عرب قحطانی هستند. آنها هجرت کردند. یعنی دوران امام کاظم (صلوات الله علیه) به گونه‌ای بود که اگر کسی اسم امام کاظم (علیه السلام) را می‌برد دستگیر می‌شد.

تلاش برای احیای شیعه

مرحله اول: هجرت شیعیان به سمت قم

شیعیان مجبور شدند به سمت قم مهاجرت کنند. فاصله از امام بیشتر شد، قم کجا و کوفه کجا و حجاز کجا؟! فاصله دو برابر شد لذا باید یک شبکه‌ی متصل برقرار می‌شد. در این فاصله حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) به قم تشریف بردند. مدت ماندن حضرت در قم بسیار اندک است، کمتر از یک ماه است. حالا این که ایشان به رحمت خدا رفتند یا به شهادت رسیدند، به طور صریح در تاریخ معلوم نیست اما این قبر مبارک که به روایت حضرت رضا (سلام الله علیه) در مورد آن عبارات عجیبی بیان شده است مثل شفاعت مطلقه، باعث شد که قم گرم شود، محلّ تجمع شیعه بشود.

پاداش زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) در قم

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) سی و چند فرزند داشتند. یکی از آنها امام رضا (علیه السلام) بود و در بین فرزندان حضرت امام کاظم (سلام الله علیه) سنی هم بود، قاتل هم بود، ملعون هم بود. این طور نیست که هر کسی که فرزند امام بشود بی نظیر بشود و امام رضا بشود. اگر امام رضا (صلوات الله علیه) امام رضا است - که شأن او اجل است و قابل بیان نیست که شب شهادت



امام رضا (علیه السلام) هم در این مورد گفتگویی داشتیم - حضرت معصومه (سلام الله علیها) آن قدر عظمت دارد که این روایت صحیح است که حضرت فرمود: «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» [۸]، هیچ قیدی هم نگفته است، هیچ شرطی هم نکرده است.

قم، پناهگاه شیعه

وقتی خبر شهادت یا رحلت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به امام رضا (سلام الله علیه) می‌رسد، بلافاصله دستور صادر می‌کند: «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». این حدیث اشاره به این است که شیعیان به کجا فرار کنند. حالا که شیعیان نمی‌توانند در کوفه زندگی کنند و شرایط خوف به این صورت است که عرض کردم. به کجا می‌آیند؟ نمی‌توانند به سمت طوس بیایند چون اگر به سمت طوس بیایند نمی‌توانند با امام رضا (علیه السلام) ارتباط داشته باشند و هویت آن‌ها آشکار می‌شود و کشته می‌شوند.

منطقه‌ی قم منطقه‌ای است که دور از حکومت مأمون و دور از حکومت بغداد است. برای حکومت ارزش ندارد که بخواهد سرمایه‌گذاری کند و به آن‌جا لشکر بفرستد، زیرا با مرکز حکومت فاصله دارد و برای حکومت خطری هم ندارد، حکومت هم قصد ندارد شیعیان را مدام تحریک کند، تنها قصد حکومت این است که شیعیان را از مجامع عمومی دور کند، به نوعی آن‌ها را تبعید کنند. آن‌ها کجا باید می‌رفتند؟ مجبور بودند به شهرهای مختلف بروند، لذا چون نمی‌توانستند به خراسان و خدمت امام رضا (علیه السلام) بروند حضرت رضا (سلام الله علیه) می‌فرماید: «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»، آدرس می‌دهند. کما این که حضرت جواد (سلام الله علیه) فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةُ» [۹]، منتها جمله‌ی امام رضا (علیه السلام) صحیح است؛ یعنی فقیه فتوا می‌دهد. فقیه فتوا می‌دهد یعنی اگر به زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیه) رفتی می‌توانی در قیامت طلب کنی، هیچ شرطی هم نکرده‌اند. شروط



ارتکازی است؛ یعنی اگر مؤمن باشی، خدا را قبول داشته باشی... هیچ شرطی بیان نشده است.

مرحله‌ی دوم: شکل‌گیری مکتب قم

سیل اشعری‌های یمن که عرض کردیم بلاهایی بر سر آنها آورده بودند به سمت قم آمدند برای این که در امان باشند و متحد بشوند و لذا مکتب قم شکل گرفت. مکتب قم مرحله‌ی دوم تشیع است. شروع کردند به نگارش و نوشتن کتاب. این که می‌گوییم قم، مثلاً پیش امام می‌آمدند و می‌گفتند: از ری آمده‌ایم. حضرت می‌فرمودند: «مَرَحَباً بِأَهْلِ قَم»، «مَرَحَباً بِإِخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قَم» [۱۰] (به این صورت در منبع مذکور یافت شد)، چون قم یک منطقه بود، شما قم را به صورت یک استان حساب کنید.

فعالیت شیعیان در قم

این منطقه شروع کرد به آدم‌پروری و جمع و تدوین. اصولی که از امام می‌رسید با سختگیری که آنها داشتند سعی می‌کردند اگر یک درصد احتمال خلاف می‌دهند آن را پالایش کنند؛ یعنی سختگیری می‌کردند. می‌گفتند: عیبی ندارد ریزش کند و برخی از روایت‌ها از بین برود بگذارید آنچه می‌ماند اصل باشد.

رهاوردهای مکتب قم

اصول را پالایش کردند و شروع کردند به نوشتن کتاب، مثل بصائر الدّرجات، مثل کتب شیخ صدوق. شیخ صدوق پرورده‌ی مکتب قم است. باقی پرورش‌یافته‌های مکتب قم مثل ابن ولید، مثل کلینی، یعنی منابع اصلی دین از قم تدوین و صادر شد.



برکت حضرت معصومه (سلام الله علیها) در حفظ مکتب شیعه

جمله‌ای هم در پایان بحث به عنوان تکمله بیان می‌کنم. می‌خواهم بگویم: امروز شیعه‌ای اعتقاد ندارد و امروز شیعه‌ای فقهاً به حکمی عمل نمی‌کند الا این که مدیون مردم قم آن زمان است و مردم قم را حضرت معصومه (سلام الله علیها) جمع کرد؛ یعنی حضرت معصومه (سلام الله علیها) حق حیات به گردن همه‌ی اهل تشیع دارد. این حرف بسیار عجیبی است. حضرت معصومه (سلام الله علیها) ولی نعمت ما است. نه ولی نعمت تعارفی، اگر نبود امروز دین به دست ما نمی‌رسید.

مرحله‌ی سوم: تقیه

چون این مکتب در قم رشد کرد و دور از حکومت عراق و شام و حجاز هم بود، فرصت پیدا شد که مرحله‌ی سوم اتفاق بیفتد. شما دیده‌اید که در دوران ائمه (علیهم السّلام) دستور به تقیه صادر می‌شود. گاهی امام معصوم مجبور است به حاکم جامعه بگوید: «امیر المؤمنین».

نشانه‌های مؤمن طبق نقل امام حسن عسگری (صلوات الله علیه)

و شما از امام عسگری (صلوات الله علیه) پنج دستور می‌بینید. خود این روایت صحیح نیست اما تک تک آن به جز زیارت اربعین، روایت جدا دارد که حضرت فرمود: مؤمنین پنج خصلت دارند. این پنج خصلتی که دارند چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ آن پنج خصلت چه خصائلی هستند؟ تختّم به یمین، اگر یک انگشتر دارند آن را به دست راست کنند، جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» امام بدون هدف گفته است!، نماز ۵۱ رکعت، چرا؟! زیارت اربعین و پیشانی خود را بر تربت بگذارند. هر پنج مورد را اهل سنت قبول ندارند؛ یعنی حالا که شما آن دور رفتید دیگر اگر عملی انجام بدهید کشته نمی‌شوید دوران امام عسگری (صلوات الله علیه)، دوران انتقال به مرحله‌ی غیبت است. حالا که دیگر امامی نیست که گرد او بگردید.



حج، فرصت استفاده از نعمت ولایت

آن موقع که من عرض پس زراره چگونه شاگرد امام بوده است؟! فقط در ایام حج، دو تا سه ماه فرصت بوده که هر دو به سمت مکه و مدینه می‌رفتند. این فرصت حدود سه ماه بوده است. باید در یک فرصت در مورد حقیقت حج صحبت کرد. حقیقت حج یعنی ولایت. روایت هم می‌فرماید: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْأِمَامِ» [۱۱]. قرآن هم می‌فرماید: آن‌ها به حج می‌روند تا «يَأْتُوكَ» [۱۲]. ای پیغمبر، این‌ها به حج می‌آیند تا سراغ تو بیایند. الآن ما به کجا می‌رویم؟ یا به سمت پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یا به سمت آن کسی که به جای پیغمبر است. این که حقیقت امام باید در حج حاضر بشود به این دلیل است که اصلاً حقیقت حج، ولایت است، قصد به سمت امام است.

اگر گفته‌اند: عرفه کربلا و سید الشهداء (علیه السلام) افضل است چون آن روز امام قصد کرد و به جای کعبه به سمت کوفه رفت و مردم نباید می‌رفتند دور کعبه بگردند بلکه باید سراغ کعبه حقیقی می‌رفتند. به همین دلیل وقتی به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند: آقا، آیا خوب است برای عرفه پیش جدّ شما برویم؟ می‌گوید: بله، افضل است. می‌گوید: از رفتن به مکه چطور؟ از موقف چطور؟ راوی می‌گوید: حضرت «شِبْهَ الْمُغْضَبِ» [۱۳] به من نگاه کرد که یعنی تو این قدر نمی‌فهمی که کربلا را با حج مقایسه می‌کنی؟! چرا؟ سرّ آن چیست؟ چون ابا عبدالله الحسین (صلوات الله علیه) آن سال به حج نرفت. حج یعنی «قَصْدٌ»، حجّ یعنی «يَقْصُدُ»، رفتن به سمت... امام برای حج به سمت کعبه نرفت، به سمت کربلا رفت. آن کسانی که اهل بودند باید به آن سمت می‌رفتند. حج یعنی قصد امام منتها چون باید یک نقطه‌ی محوری داشته باشد به سمت کعبه می‌روند، آن سال امام به جای کعبه به سمت کوفه رفت، می‌خواست به سمت کوفه برود لذا حجّ آن سال کوفه بود. او حقیقت بود و او مجاز به همین دلیل زیارت امام در عرفه به جز واجب یک بار برای هر انسان افضل از حج است. برای همین راوی در مورد حضرت می‌گوید: «شِبْهَ الْمُغْضَبِ»، یعنی این هم نمی‌فهمی! حضرت با عصبانیت پاسخ داد. این‌ها فقط



در این دو، سه ماه... این مسئله اسرار زیادی دارد که از بیان آن‌ها می‌گذرم. لذا این شاگردان در موقف حج، در آن دو، سه ماه در سال فرصت داشتند امام را ببینند و از او سؤال بپرسند.

علائم تشیع

حالا که امام عسگری (صلوات الله علیه) ۳۰، ۴۰ بعد از آن واقعه‌ی قم که تا الآن عرض کردیم می‌خواهد شهید بشود و موقف بعدی، مرحله‌ی غیبت است، شیعیان کجا جمع بشوند؟ عامل جمع آن‌ها چه چیزی باشد؟ حضرت می‌فرماید: باید علائم تشیع را بروز بدهید؛ یعنی آن‌ها «بسم الله» را با همس می‌گویند نه با جهر؛ یعنی سوره که تمام می‌شود و به سوره‌ی بعد می‌روند «بسم الله» را در دل می‌گویند، شما بلند بگویید. امام این را به آن کسانی که کشته می‌شوند نمی‌گوید و اگر یک عده در قم «بسم الله» را بلند بگویند آن عده را نمی‌کشند. قرار نیست که سب شیخین کنند. آن‌ها سر روی فرش می‌گذارند، شما سر بر روی خاک بگذارید. آن‌ها ۴۶ رکعت نماز می‌خوانند، نوافل آن‌ها کمتر است، شما ۵۱ رکعت که قرار بوده بخوانید. آن‌ها انگشتر را به تبعیت از خلیفه‌ی دوم در دست چپ می‌کنند، شما این رسم را برگردانید. این که انگشتر در دست راست کنید خصوصیتی ندارد ولی چون علامت شیعه است شعار شده است لذا باید این کار را انجام دهید. و یک مورد دیگر زیارت اربعین است.

علائم شیعه، نمایش قدرت و انسجام

از این دستور امام معلوم می‌شود هر چیزی که پرچم شیعه را یک جا جمع می‌کند و اقتدار ایجاد می‌کند علامت مؤمن است چون حضرت پنج موردی را فرمود که علامت شیعیان بود. وقتی شیعیان امام غایب دارند نمی‌توانند پیش او بروند، نمی‌توانند امام را ببینند لذا وقتی که آن‌ها در جامعه حضور پیدا می‌کنند باید دیگران بگویند مثلاً انگشتر او در دست راست او است، او هم



همین طور، آن نفر هم همین طور، نفر دیگر هم همین طور... در واقع بروز این علائم، نمایش قدرت است، نمایش انسجام است.

آن کسی که وحدت کلمه‌ی مسلمین را می‌شکند حقیقتاً دارد با معصومین می‌جنگد چون خلاف آن مسیر است و این دستور در آن زمان برای اهل قم صادر شد و شما امروز می‌بینید تنها برای زیارت اربعین چه اتفافی ایجاد می‌کند. و همه‌ی این بستر عظیمی که ایجاد شده است همه به یمن قدوم مبارک فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) است، هر چیزی که گفتیم که من سعی کردم خلاصه بیان کنم، همه.

درک بیشتر از مقام حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها)

این بانو چه مقامی دارد؟ از امام رضا (علیه السلام) این حدیث رسیده است: «يَا فَاطِمَةُ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ» [۱۴]، چرا؟ چون سیده است؟ چون فقط نسب او به امام کاظم (علیه السلام) می‌رسد؟ خیر، «فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأناً مِنَ الشَّأْنِ»، «شَأناً مِنَ الشَّأْنِ» مفعول مطلق است که با جار و مجرور می‌شود مفعول مطلق نوعی. کنایه از این که نزد خدا خیلی مقام داری. نه این که تنها به دلیل این که دختر موسی بن جعفر (علیه السلام) هستی چنین مقامی داشته باشی.

چند جمله عرض می‌کنم که إن شاء الله این بار که به زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) رفتید به آن توجه کنید. همین دو مقام بسیار عجیب است: یکی مقام شفاعت مطلق که امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «يَا فَاطِمَةُ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأناً مِنَ الشَّأْنِ»، چون تو «عند الله» عظیم الشان هستی!

حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) حرم اهل بیت (علیهم السلام)

بعد توصیه کرده‌اند: «مَنْ أَرَادَ زِيَارَةَ رَسُولِ اللَّهِ» کنار قبر فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) برود و بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ». مگر نمی‌شود از همه جا سلام گفت؟ چرا، امکان دارد اما آن جا یک ویژگی دارد، کأنه آن جا رسول الله است. هر کسی می‌خواهد به زیارت امیر المؤمنین (علیه السلام) برود در روایت آمده است که کنار قبر فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) برود و بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، اگر کسی می‌خواهد قبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) را زیارت کند، کنار قبر فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) برود و بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ» و همین‌طور در مورد امام حسین (علیه السلام)، همین‌طور در مورد زهرا‌ی مرضیه (سلام الله علیها). هر جا که انسان سلام کند إن شاء الله سلام او به آن‌ها می‌رسد ولی بعضی مکان‌ها خاص هستند. چطور است که زیر بقعه‌ی ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) خاصیتی دارد که می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ جَعَلَ اللَّهُ الشِّفَاءَ تَحْتَ قُبَّتِهِ»، «السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ الْإِجَابَةِ تَحْتَ قُبَّتِهِ» [۱۵]، (به این صورت در منبع مذکور یافت شد) خاص است، این جا هم خاص است. می‌گوید: اگر خواستید به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام کنید، کنار قبر فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) بگویید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ یعنی کسانی که برای مدینه دلتنگ هستند به قم بروند.

چرا به قم بروم؟ می‌توانم رو به قبله بایستم و سلام بگویم. این عمل یعنی آن جا زیارت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. لذا شما نگاه کنید می‌بینید اهل (معرفت) در کنار قبر حضرت معصومه (سلام الله علیها) زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانند؛ یعنی آن جا محل زیارت است. آن کسانی که دوست دارند امیر المؤمنین (علیه السلام) را زیارت کنند کنار قبر حضرت معصومه (سلام الله علیها) بروند. بعد هم فرموده‌اند: آن جا وجه الجمع است، یک نقطه‌ی

جمع الجمع است، هر کسی می‌خواهد به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) برود به نجف می‌رود -نجف قبلاً یک قریه از کوفه بوده است- هر کسی می‌خواهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را زیارت کند به حرم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رود، حرم خدا در مکه است و فرمود: آن جا حرم ما اهل بیت است. بدون منظور چنین چیزی را نگفته‌اند. بعد گفته‌اند این جا آشیانه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) است.

قبر گمشده‌ی حضرت زهرا (سلام الله علیها)

مرحوم آقای مرعشی نقل کرده است و چند بار هم فرموده است. او می‌گوید: پدر من زیاد به دنبال قبر فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌گشت. من این مطلب را در یادداشت‌های مرحوم آیت الله مرعشی نجفی خوانده‌ام و از یکی از مراجع هم شنیده‌ام. چند بار تلاش کرد که موفق به پیدا کردن قبر حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌شود، چند سفر به مکه رفت، ظاهراً، یک یا دو بار در آن جا برای مدتی ماندگار شد و نتوانست. نه از تفحص در اخبار چیزی متوجه شد و نه با توسل نتوانست متوجه شود قبر حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) کجا است. می‌گوید: بالاخره در عالم رؤیا امیر المؤمنین (صلوات الله علیه و سلامه علیه) را دیدم. -دوستانی که من را می‌شناسند می‌دانند که من اهل گفتن قصه و رؤیا نیستم، این همه مقدمه عرض کردم، اگر جمله‌ی آخر را نمی‌گفتم این شأن قابل فهمیدن بود و در مثال آخر من کاملاً می‌شد این مطلب را فهمید، ولی ثقه‌ی عظیم الشان، یک مجتهد چنین چیزی را گفته است، آدرس داده است- او می‌گوید عرض کردم: یا امیر المؤمنین. حضرت فرمود: چه چیزی می‌خواهی که این قدر توسل می‌کنی؟ گفتم: قبر فاطمه (سلام الله علیها) کجا است؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) دو جمله‌ی عجیب فرمود: یکی این که می‌گوید فاطمه به من فرمود: فاطمه (سلام الله علیها) وصیت کرده است که به کسی نگویم. معلوم است این دستور زهرای مرضیه (سلام الله علیها) بعد از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) هم نافذ



است. زهرای مرضیه (سلام الله علیها) خیلی خود را خرج امیر المؤمنین (علیه السلام) کرد.

فرمود: زهرا (سلام الله علیها) وصیت کرده است که به کسی نگویم. گفتیم: یا امیر المؤمنین، ما فرزندان او هستیم، دوست داریم او را زیارت کنیم. إن شاء الله به این زودی مطلبی که می‌خواهم عرض کنم را متوجه نشوید. شاید بعضی‌ها بفهمند که هیچ‌جا برای آن کسی که مادر خود را از دست داده است مثل سر قبر او نیست. یکی از مظلومیت‌های امام حسین (علیه السلام) این است که آن روزی که می‌خواست از مدینه به سمت مکه برود، چون یک عده دنبال او بودند نتوانست سر قبر مادر خود برود. لذا نوشته‌اند سر قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت ولی با مادر خود وداع کرد.

مرحوم آیت الله مرعشی، این آقا سید محمود است، پدر این مرجع تقلید است، می‌گوید گفتیم: یا امیر المؤمنین، ما دوست داریم سر قبر مادر خود برویم. اصلاً می‌گویند: ایشان به همین دلیل نجف را ترک کردند و به قم آمدند چون ایشان اهل نجف بودند و برگشتند و به قم آمدند. فرمود: اگر می‌خواهید فاطمه (سلام الله علیها) را زیارت کنید به قم بروید و معصومه (سلام الله علیها) کنید. من عرض کردم در روایت می‌گوید: اگر می‌خواهید رسول خدا را زیارت کنید کنار قبر او بایستید و بگویید «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»، آن کسانی که برای زهرای مرضیه (سلام الله علیها) دلتنگ می‌شوند وقتی وارد آن حجره‌ی مبارک می‌شوند، تحت قبّه‌ی حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) قرار می‌گیرند، آن‌جا بگویند «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ»، نزدیکترین‌جا به مرقد مطهر فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آن‌جا است. از همین معلوم می‌شود که فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) باید شأنی عدل زینب کبری (سلام الله علیها) داشته باشد که چنین مقامی دارد؛ یعنی مقام او قابل وصف نیست.

هنگام ازدواج حضرت زهرا (سلام الله علیها) شد. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی جان، حالا چه چیزی داری که بخواهی آن را مهر فاطمه قرار بدهی؟ گفت: یا رسول الله من هیچ چیزی ندارم جز سه وسیله،



شمشیری و مرکبی و سپری یا در نقلی زرهی دارم. فرمود: شمشیر و مرکب را که برای جهاد لازم داری اما از این به بعد تو سپر لازم نداری، سپر خود را بفروش، از این به بعد سپر نمی‌خواهی.

تاریخ به ما نشان داده است امیر المؤمنین (علیه السلام) اگر با سپر در جنگ می‌جنگید، مثل احد، گاهی ۶۰ ضربه‌ی شمشیر به او می‌خورد ولی آن روزی که به خانه‌ی او حمله کردند تاریخ ثبت نکرده است که حتی خراشی به او وارد شده باشد. فاطمه (سلام الله علیها) سپر او شد. فاطمه (سلام الله علیها) هم سپر امیر المؤمنین (علیه السلام) است، هم وسیله‌ی نجات معصومین (علیهم السلام) است. این روایت صحیحه است و من بارها عرض کرده‌ام. ابو بصیر می‌گوید امام صادق (علیه السلام) سر درد داشت و دستمال به سر مبارک خود بسته بود. دیدم زیر لب لفظی را مدام تکرار می‌کند. گفتم: آقا چه ذکری می‌فرمایید؟ فرمود: می‌گویم «فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ». گفت: آقا چرا؟ فرمود: اگر دردی به ما برسد که درمان نداشته باشد، مشکلی به ما برسد که نتوانیم آن را حل کنیم مادرمان را صدا می‌زنیم. این روایت صحیحه است نه این که در یک کتاب در یک قسمت از یک کتاب نوشته شده باشد، اعتبار روایت در حدی است که فقیه طبق آن فتوا می‌دهد.

فرمود: چرا اسم فاطمه را فاطمه قرار دادی؟ فرمود: چون «فطم شیعتها من النار»، «فَطَمَ بِفَاطِمَةَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ» [۱۶] (در منبع مذکور به این صورت یافت شد). برای این که روز قیامت آن صحنه‌ای که امیدوار هستیم ما با سر بالا و بدون خجالت بتوانیم تماشا کنیم وقتی آن بانو را وارد محشر می‌کنند... چند نکته در این مورد فرموده‌اند: یکی این که فرمود: با لباس سیاه وارد محشر می‌شود؛ یعنی عزادار فرزند خود است. بعد این که روی رأس مبارک او لباسی است که «مَلَطَّحًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ» لباس خونی ارباب ما به سر او کشیده شده است. خطاب می‌آید: «لَكَ عِنْدِي الرَّضَا» [۱۷]، هر چه می‌خواهی بخواه. مادر ما آن‌جا ما را فراموش نمی‌کند. روایت این‌طور به ما وعده داده است که می‌فرماید: «يَا رَبِّ شِيعَتِي» [۱۸].

- [١] سورہی غافر، آیہ ٤٤.
- [٢] سورہی طہ، آیات ٢٥ تا ٢٨.
- [٣] الأمالی (للطوسی)، النص، ص ١٦٢.
- [٤] الأمالی (للمفید)، النص، ص ٣٦.
- [٥] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٤٤، ص ٣٢٦.
- [٦] وسائل الشیعۃ، ج ١٥، ص ٧٩.
- [٧] الغارات (ط - الحدیثۃ)، ج ٢، ص ٩١٤.
- [٨] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٩، ص ٢٦٧.
- [٩] وسائل الشیعۃ، ج ١٤، ص ٥٧٦.
- [١٠] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٠، ص ٣٦٨.
- [١١] الکافی (ط - الإسلامیۃ)، ج ٤، ص ٥٤٩.
- [١٢] سورہی حج، آیہ ٢٧.
- [١٣] الکافی (ط - الإسلامیۃ)، ج ٤، ص ٥٨٠.
- [١٤] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٩، ص ٢٦٧.
- [١٥] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٨، ص ٢٣٤.
- [١٦] تہذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج ٣، ص ٩٨.
- [١٧] الأمالی (للمفید)، النص، ص ١٣٠.
- [١٨] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٨، ص ٥٤.

